

چرا دعوی «فقی» و «بهتاش» وایرال شد؟

دعواهای واقعی یک خانواده معمولی در تلویزیون!

■ سریال پایتخت برای خانواده‌های معمولی است؛ خانواده‌ای که در آن خبری از پدر همیشه فهیم و مقتدر، مادر همواره فداکار و ساکت و بچه‌های ناسپاس ولی در آخر متنبه نیست. همه با تمام خوبی‌ها و بدی‌ها، خودشان هستند. خانواده‌ای معمولی که یک سکانس ۴ دقیقه‌ای از بحث و دعوایشان آنچنان در فضای مجازی وایرال می‌شود که اکثر افراد با آن همذات‌پنداری می‌کنند چون درد را از حالت شخصی و خجالت‌آور خارج کرده و آن را به یک درد جمعی و قابل حرف زدن تبدیل می‌کند. یک دعوی معمولی برای خانواده‌های معمولی!



و بهتاش را می‌بینند، انکار یک آینه مقابلبشان گذاشته شده است. از طرفی با قدرت گرفتن شبکه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های شبکه نمایش خانگی، مردم دیگر محدوده به تلویزیون رسمی نیستند. آنها سال‌هاست روایت‌های واقعی‌تر را در سریال‌های خارج از تلویزیون دیدند. پس تلویزیون هم برای اینکه از قافله جانماند، باید روشن‌تر، صادق‌تر و واقعی‌تر سریال بسازد.

علی‌قارداشی ادامه می‌دهد: از طرفی بخش مهمی از عوامل ساخت سریال را افرادی از دهه‌های پنجاه، شصت و هفتاد تشکیل می‌دهد؛ یعنی دهقان‌ها، نسلی که بازخم‌هایی مثل نفی و بهتاش بزرگ شده است، پس روایتشان، دیگر نقاشی آرمان‌شهری نیست بلکه روایتی از تجربه‌ی زیسته‌ی خودشان است.

پر خورده دهه هشتادی‌ها با سکانس دعوا

او درباره اینکه آیا دهه هشتادی‌ها هم با این سَکانس همذات‌پنداری کردند یا خیر؟، معتقد است: برای دهه هشتادی‌ها خانواده دیگر «مرکز مطلق» نیست.

بسیاری از دهه هشتادی‌ها، از بچگی در فضایی رشد کردند که خانواده سنتی‌تر دچار فروپاشی شده بود یا حداقل مرجع کامل نبود. برای این‌بچه‌ها اینترنت، دوست‌ها، شبکه‌های اجتماعی، حتی یوتیوبرها، مرجع‌های مهم‌تری نسبت به پدر و مادر بودند. پس این درگیری دایی و خواهرزاده، با این سیلی مادر به پسر، ممکن است برای آنها بیشتر مثل یک تاتار احساسی نسل‌های قبلی به نظر برسه تا چیزی که خودشان مستقیماً آن را درک کرده باشند. اما دهه هشتادی‌ها هم با اشکال دیگری فشار مو فف نشدن، مقایسه شدن با دیگران و بار توقع خانواده را درک می‌کنند.

فعال کردن یک گفت‌وگوی خاموش خانوادگی

علی‌قارداشی همچنین می‌گوید: یکی از مهم‌ترین اثرات پنهان اما عمیق چنین سکانس‌هایی فعال کردن گفت‌وگویی است که سال‌هاست در خانه‌ها خاموش مانده و وقتی یک سکانس، دقیق و انسانی ساخته شده باشد بیننده با خود می‌گوید: «انکار یکی بالاخره گفت اون چیزی رو که من سال‌ها دلم می‌خواست بگم ولی نتونستم.» این همذات‌پنداری، درد را از حالت شخصی و خجالت‌آور خارج کرده و آن را به یک درد جمعی و قابل حرف زدن تبدیل می‌کند؛ چون یک مدل گفت‌وگو پیش‌روی مخاطب می‌گذارد که حتی اگر از دادو بیباد باشد، به‌دو نسل نشان می‌دهد که می‌توان صحبت کرد حتی اگر سخت و تلخ باشد یا حتی اگر در آخر به گریه ختم شود. این درحالی است که خانواده‌های زیادی پیرامون چالش‌ها گفت‌وگو نمی‌کنند چون حرف زدن صحیح را بلد نیستند.

اشساره می‌کند و می‌گوید: بهتاش پر از خشم است، اما پشت این خشم، یک زخم بزرگ از احساس بی‌ارزشی وجود دارد. او حس می‌کند هیچ‌کس واقعاً برایش ارزش قائل نبوده و فقط یک سری حرف قشنگ شنیده است. غرور او اجازه نمی‌دهد ضعف‌اش را نشان بدهد، پس این خشم تبدیل به حمله به نفی می‌شود. از سویی دیگر نفی هم غرورش با «قهرمان بودن» و «ستون خانواده بودن» گره خورده است، اما واقعیت این است که او هم زخمی است. شاید جوانی خودش را در بهتاش می‌بیند؛ جوانی که به رویاهایش نرسیده است، اما چون بلد نیست از جایش بلند شود و بگوید «آره، شکست خوردم»، همه‌چیز را با «من فدا شدم» توجیه می‌کند. در واقع، هر دو زخمی‌اند، ولی هیچ‌کدام بلد نیستند زخم خود را نشان دهند.

لحظه تَرک خوردن سکوت سنتی

این روانشناس از سیلی مادر به عنوان «لحظه تَرک خوردن سکوت سنتی» یاد می‌کند و اضافه می‌کند: در فرهنگ ایرانی، مادر اغلب نقش میانجی خاموش را دارد که کمتر قضاوت می‌کند و بیشتر تحمل. ولی این‌جا، فهیمه هم دیگر تحمل‌اش تمام می‌شود، اما آن سیلی فقط برای دفاع از نفی نیست بلکه بیشتر برای شکستن این چرخه‌ی تکراری بین نسل قبلی که مدام می‌گوید «فدا شدم» و نسل جدیدی که می‌گوید «پس چرا هیچی نشدم؟» و هیچ‌کدام هم حرف طرف مقابل را درک نمی‌کنند. است، آن سیلی می‌خواهد بگوید: «پس کنید. همه‌مون باختم، حالا دنبال مقصر نگردین.»

روابط به ظاهر سر پا اما خالی از عشق او معتقد است که درد این سکانس عمومی است چون یک درد آشناست و اظهار می‌کند: جوان‌هایی که با هزار آرزو به صفر می‌رسند، بزرگترهایی که فکری می‌کنند هر اتفاقی که برای خودشان نیفتاده به خاطر فداکاری بوده و در نهایت خانواده‌هایی که به‌جای گفت‌وگو فقط محلی برای «مقصرسازی» است. در فرهنگ ما، خیلی وقت‌ها «حجت» یا «کنترل» و «فداکاری» یا «منت» اشتباه گرفته می‌شود و همین‌جا است که روابط در حالی که به ظاهر سرپا هستند، اما از عشق خالی می‌شوند.

اهمیت فاصله گرفتن از نشان دادن تصویر «ایده‌آل‌زده» از خانواده‌ایرانی

اوساخت و پخش این سکانس از رسانه رسمی را به‌نوعی تابوشکنی می‌داند و می‌گوید: تا چند سال پیش، ساختن تصویری «ایده‌آل‌زده» از خانواده ایرانی خط قرمز رسانه رسمی بود. ولی حالا این تابو شکسته می‌شود چون مردم دیگر زندگی «آرامی‌سازی‌شده» سریال‌ها را باور ندارند. پس وقتی یک سکانس مشابه دعوی نفی

قهرمان و در محله به عنوان یک پهلوان شناخته می‌شود، اما برای خودش هیچ‌یک از این‌ها نیست و هیچ‌وقت هم فرصت نکرده است که فقط «نفی» باشد. نفی خودش را قربانی کرده است، ولی هیچ‌وقت متوجه نشده است که این کار را با رضایت کامل ذهنی انجام نداده است پس در ناخودآگاه‌اش، فکر می‌کند: «امن از همه چیز گذشتم، پس حق دارم مورد احترام و قدردانی قرار بگیرم.» و وقتی بهتاش می‌آید و همه آن فداکاری‌ها را زیر سؤال می‌برد، نفی شکسته می‌شود.

دیوار بلند سوءتفاهم بین دو نسل

او می‌گوید: نفی بلد نیست با ضعف‌اش کنار بیاید و مثل خیلی از مردهای نسل قبل، بلد نیست بگوید: «من شکست خوردم. من چرخوندم. من خودم رو فدا کردم». او از زبان قربانی شُریف استفاده می‌کند، چون نمی‌تواند مستقیماً به شکست‌اش اعتراف کند درحالی که برای بهتاش، «این‌ها فقط «منت گذاشتن» به نظر می‌آید و اینجاست که دیوار بلند سوءتفاهم بین دو نسل شکل می‌گیرد. این روانشناس تأکید می‌کند: درون نفی، یک زخم عمیق از نرسیدن به قهرمان واقعی شدن، زندگی مد نظر و آرامشی که دلخواهش نبود وجود دارد. اما غرور جلوی نشان دادن زخم را گرفته و اجازه نمی‌دهد که به بهتاش بگوید: «شاید حق با تونه. شاید منم اشتباه کردم.» نفی خسته است. نفی متعلق به نسلی است که تمام جوانی‌اش را داد، ولی آخرسر نه خودش به چیزی رسید و نه توانست نسل بعد را نجات بدهد.

هیچ کس برنده نیست!

او می‌گوید: در نهایت سیلی فهیمه به بهتاش در انتهای سکانس نمادی از انفجار عاطفی است. زدن سیلی نشان می‌دهد مرز نهایی تحمل این شخصیت که احتمالاً از مدت‌ها قبل شاهد این نوع بحث‌های کلامی بوده به پایان رسیده و نوعی از خشم ناشی از دیدن دعوی این دو نسل است. آن سیلی می‌خواهد نشان دهد که هیچ‌کس واقعاً برنده این قصه نیست.

یکی از مهم‌ترین اثرات پنهان اما عمیق چنین سکانس‌هایی فعال کردن گفت‌وگویی است که سال‌هاست در خانه‌ها خاموش مانده.

این همذات‌پنداری، درد را از حالت شخصی و خجالت‌آور خارج کرده و آن را به یک درد جمعی و قابل حرف زدن تبدیل می‌کند؛ چون یک مدل گفت‌وگو پیش‌روی مخاطب می‌گذارد که حتی اگر پر از داد و بیباد باشد، به‌دو نسل نشان می‌دهد که میتوان صحبت کرد

او به نقش «غرور» و «زخم خورده بودن» در رابطه بهتاش و نفی

تنها متوجه جامعه است بلکه به آدم‌های نزدیک‌اش هم ربط پیدا می‌کند. بهتاش با پدیده مهم «توهم تحقق نیافته» دست و پنجه نرم می‌کند. یعنی خودش هم مطمئن نیست واقعاً می‌توانست موفق باشد یا نه، ولی چون یک زمانی دروازه‌بان خوبی بوده، چون شنیده «تو استعداد داری»، از خودش هویتی ساخته که بر پایه‌ی آنچه می‌توانست باشد شکل گرفته، نه آنچه که هست. وقتی آن هویت به خاطر شکست، بیماری، یا بی‌پولی از بین می‌رود، کل شخصیت او متزلزل شده و به همین دلیل به اطرافیان‌اش حمله می‌کند. چون نمی‌خواهد قبول کند «خود واقعی‌اش» شکست خورده است و ترجیح می‌دهد بگوید: «اگه اون‌جوری که گفتین بودم، چرا کمکم نکردين؟»

این سکانس نه قهرمان ساخت و نه ضدقهرمان و می‌گوید: این سکانس فقط انسان را با همه شکست‌ها، فریادها و زخم‌هایش نشان داد و در فرهنگِی که همیشه می‌خواست آدم‌ها یا «قدیس» باشند یا «گناه‌کار»، این سکانس یک اتفاق بزرگ بود.

او ادامه می‌دهد: از طرفی بهتاش با بحران هویت مردانه هم روبرو شده است. او در جامعه‌ای بزرگ شده است که به او گفته‌اند مرد بودن مساوی است با نان‌آور بودن، قوی بودن، موفق بودن و...

درحالی که اکنون، نه پول، نه شغل و نه حتی سلامتی کاملی دارد؛ پس حس می‌کند «هیچی» نیست. این احساس پوچی، فقط با پرخاششگری، انزوا و غر زدن تخلیه می‌شود. چون شاید به عنوان یک مرد یاد نگرفته است چگونه آسیب‌پذیر باشد و بگوید: کمک می‌خواهم.»

نفی؛ نمونه‌ای کلاسیک از مرد سنتی ایرانی

این روانشناس «نفی» را شخصیتی نمادین از نسل قبل، قربانی فداکاری و فشارهای بیرونی می‌داند و ادامه می‌دهد: نفی خودش را قربانی شرایط می‌داند. نماد یک نسل کارگر، خانواده‌محور، وفادار و فروخورده است که می‌گوید: «امن نرسیدم به رویاهام چون باید خرج خانواده رو می‌دادم.» حرفی که بهتاش درکی از آن ندارد چون احساس می‌کند این حرف‌ها به نوعی مَنت گذاشتن است و این نقطه دقیقاً همان جایی است که تضاد عمیق بین دو نسل به اوج می‌رسد.

علی‌قارداشی نفی را نمونه‌ای کلاسیک از یک مرد سنتی ایرانی می‌داند و می‌گوید: این شخصیت فکر می‌کند باید قربانی شود تا بقیه زندگی کنند و این ذهنیت باعث شده است نفی همیشه خودش را سانسور کند. رویاها، نیازها و خستگی‌هایش را نشان ندهد و این فروخورگی یک خشم خاموش و یک حس باخت بزرگ برای او ساخته است. در واقع در چشم خانواده‌ها به عنوان یک

گروه فرهنگ و هنر – باوجود اینکه طی ۷ فصل گذشته از سریال پایتخت این اولین باری نبود که شاهد دعوی دایی و خواهر زاده‌ای بین «نفی» و «بهتاش» بودیم، اما دعوی ۴ دقیقه و ۳۰ ثانیه‌ای قسمت نوزدهم فصل هفتم جور دیگری بر دل مخاطب نشست. سکانسِی که مخاطب می‌توانست به هر دو طرف حق بدهد و یا خودش را جای آنها بگذارد. سکانسِی از یک دعوی خانوادگی میان دو نسل که درباره مشکلات و چالش‌هایشان صحبت می‌کردند و به نوعی هر کس به دنبال مقصر برای چالش‌ها، کمبودها و ناکامی‌هایش می‌گشت. این سکانس پر از احساسات ناب و بدون تکلف بود، چیزی که چندسالی است در سریال‌های امروزی کمتر دیده می‌شود. این سکانس به جای شعار دادن، در یک لحظه ساده ولی عمیق خانوادگی تمرکز کرد و همین باعث شد مردم بتوانند خودشان را به جای بازیگران تصور کنند.

در واقع وایرال شدن این سکانس و صحبت‌های زیاد درباره آن در فضای مجازی و حتی زیر پست‌های اینستاگرامی بازیگران این سریال، به نوعی همذات‌پنداری مردم با «نفی» و «بهتاش» بود. دو نفر که نماینده مردم معمولی در این سریال هستند. نفی یک آدم معمولی است.

بهتاش؛ نماینده نسل قربانی توهم و بدون پشتیبان واقعی
دکتر مرجان علی‌قارداشی – روانشناس معتقد است این سکانس یکی از نمونه‌های بسیاری قوی و واقعی از درامی است که کاملاً با روان جمعی جامعه ایران هم‌راستا است و می‌گوید: می‌توانیم از دو لایه روان‌شناختی و اجتماعی به این سکانس بپردازیم. بهتاش نمادی از نسل سوخته، قربانی توهم و بدون پشتیبان واقعی است. او نماینده نسل جوانی است که با هزار رویا بزرگ شدند، اما در واقعیت زمین خوردند. دل‌پُری دارد که فقط به خاطر شکست خوردن نیست، بلکه احساس فریب خوردگی می‌کند و در جمله‌اش رو به نفی که می‌گوید: «تو همه‌اش بهم توهم دادی که چه چیزی‌ام، ولی آخرش هیچی نشدم» نشان‌دهنده همان شکاف بین رویا و واقعیتی است که در زندگی خیلی از جوانان وجود دارد. بهتاش از توهم حمایت حرف می‌زند و نه خود حمایت، چون در ذهن او نفی که نماد نسل قبلی است نه تنها کمکی به او نکرده، بلکه یک امید واهی هم به او تزریق کرده است.

این روانشناس می‌گوید: بهتاش به دلیل فاصله چیزهایی که از موفقیت به او گفته بودند و آنچه که برایش رخ داده است مدام این سوال را دارد که «من تقصیر دارم، یا همه منو گول زدند؟» و چون برایش سخت است که خود را مقصر بداند، مخاطب سریال جمله «همه منو به فنا دادن!» را از او می‌شنود؛ جمله‌ای پر از خشم که نه



پمپ آب وارداتی کله استیل و پروانه استیل جتی

قیمت ۲۲۰ درهم امارات

۰۷۶۴۴۴۷۳۱۱۶
۰۹۳۶۱۷۳۴۶۷۹
اربابی

بهشت خانواده جزیره زیبای کیش. درخت سبز، صنعت دوم، مجتمع تولیدی ارم یا نسیم صنعت کیش داخل بازار، طبقه اول ، واحد۱۱۶





کیش نوش



تولید آب معدنی طبیعی با دستگاه R.O (اسمز معکوس) استریل به وسیله ازن بدون اضافه نمودن مواد شیمیایی وبا گالن پر کن تمام اتوماتیک با مرحله استریل دارای پروانه پیربرداری و بهداشت تایید شده سیستم توسط WHO

شرکت تولید و پخش آب معدنی

جزیره کیش – منطقه صنعتی درخت سبز – خیابان سوم – شماره ۵۰
تلفن کارخانه: ۴۴۴۷۳۴۲۲ – ۴۴۴۷۳۴۲۱ | فکس: ۴۴۴۷۳۴۲۰



روابط عمومی و امور بین الملل

شرکت هواپیمایی کیش

پرتیراژترین و با سابقه ترین نشریه جزیره کیش

گسترده ترین شبکه اطلاع رسانی داخلی منطقه آزاد کیش

۴۴۴۲۴۹۶۹
۴۴۴۲۴۹۹۹

روزنامه